

پاسخ قابل تأمل رئیس جمهور آمریکا به سؤالی درباره توان ایران پس از جنگ غزه و لبنان، در حضور نخست وزیر رژیم صهیونیستی:

# تراکمپ: ایران بسیار قوی است

تراکمپ در حالی از مذاکره با ایران گفت که همزمان با امضای یک یادداشت، زمینه اعمال تشدید تحریمها علیه کشورمان را ایجاد کرد  
عراقچی: فشار حداکثری شکست خورده؛ اگر موضوع این است که ایران به دنبال سلاح هسته‌ای نرود، این قابل حصول است

صفحه ۷

تیتراهای امروز



نخستین گام واگذاری ایران خودرو بدون  
انجام از زبانی صلاحیت شرکتها برداشته شد

## خصوصی سازی یا خصوصی سازی

تبعات افشای جزئیات کمکهای مالی آمریکا به  
ابوزیسیون ایرانی در فضای داخلی کشور چیست؟

## پول دارند اما اعتبار نه!

به مناسبت چهارم و ششمین سالگرد  
پیروزی انقلاب اسلامی ایران

## بوی سوختن برانداز می آید

ایران، کدام روایت؟

نگاه  
مصطفی تشیعی

قدرت واقعی یک کشور در فقدان چالش یا  
نقص نیست، بلکه قوت و قدرت یک مملکت  
در توانایی آن برای شناخت نقصها و مشکلات  
و چالشها و سپس مدیریت آن نهفته است.  
گاهی چالش و نقص به واسطه شناخت سریع  
پیشگیری و قبل از وقوع، مدیریت می شود و  
زمانی که پیش بینی و پیشگیری از یک چالش  
میسر نیست، قدرت یک کشور در حل آن چالش  
و بحران پس از وقوع نمود می یابد.

### ■ قوت، ضعف و تعریف تضاد دیالکتیک

تضاد دیالکتیک به معنای فلسفی، وضعیتی  
است که در آن ۲ عنصر یا قدرت متقابل درون  
یک واحد یا پدیده با یکدیگر در تضاد هستند.  
این تضاد، عامل اصلی حرکت و تغییر و تحول در  
طبیعت، جامعه و فکر محسوب می شود.  
به زبان ساده تر، قوت و ضعف همواره در حال  
۲ قطب متفاوت است، مثل خیر و شر یا قوت و  
ضعف که با یکدیگر در تضاد و تعامل هستند. این  
تعامل منجر به تغییر و تحول می شود.

به عنوان مثال اگر ما تورم فزاینده یا رکود را  
ضعف اقتصادی در نظر بگیریم، از مظهر آن تعبیر  
به قوت می شود. یا اگر ناامنی - اعم از ناامنی  
داخلی مانند قتل و زدنی تا ناامنی خارجی  
مثل تروریسم - را ضعف در نظر بگیریم، قوت  
پیشگیری یا مقابله با آن است.

حال در این حرکت و تضاد اگر یکی از ۲  
قطب بر دیگری غلبه یابد، به آن انقلاب یا توره  
کیفی گفته می شود که باعث نمود و ظهور یک  
قطب خواهد شد؛ به عنوان مثال مهر تورم و  
رکود می شود قوت اقتصادی و شکست دعوت  
می شود قوت امنیتی.

### ■ روایت های بی نقص و سراب قدرت

در تلاش برای مقابله با تصویر «ایران ضعیف»  
که توسط دشمنان در حال ترویج است، گاهی  
روایتی از ایران قوی ارائه می شود که مبتنی بر  
آمارهای ناقص، تبلیغات اغراق آمیز یا گزینشی  
است. این نوع روایت سازی، امروز حتی تأثیرات  
کوتاه مدت هم ندارد و البته در بلندمدت آثار منفی  
جدی به همراه دارد.

علت این نوع روایت سازی اولاً نشناختن قوت  
و قدرت با توجه به تعریف و واقعیت فلسفی و  
جامعه شناختی آن است و ثانیاً این پندار است که  
بیان ضعف یا مطرح شدن ضعف ولو در کشاکش  
حل آن باعث تضعیف است که چون چنین  
پنداری بر خلاف واقعیت و تعریف قدرت است ...

ادامه در صفحه ۶

گفت و گوی «وطن امروز» با محمود کریمی  
کارگردان فیلم «بچه مردم»؛ مسأله فیلم ما هویت است

## بچه های خودمان

صفحه ۸



### انقلاب ناتمام!

اگر بپذیریم انسان ایرانی با تجربه انقلاب اسلامی  
- البته با در نظر گرفتن تجربه بیش از یکصدساله  
خود به خصوص از مقطع نهضت مشروطه به بعد  
با مدرنیته - در صدد درانداختن طرحی نو، در  
«عرض» مدرنیته است، تمام شدن چنین فرآیندی  
مستلزم تمهید مقدمات نظری و البته راهکارهای  
عملی نظیر به مسائل و نیازها و چالش های  
پیش روی اندیشه و عمل انسان ایرانی در چارچوب  
دستگاه اندیشه های اسلامی - ایرانی است، بدون آنکه  
سویه تجددستیزی یا تجددزدگی پرنرنگ شود. از  
این سوی دیگر، از لوازم حتمی چنان رویکردی، نقادانه  
راه پیموده شده است که «نقد درونی»، یعنی  
نقد تجربه تاریخی جمهوری اسلامی در نسبت  
با آرمان های انقلاب اسلامی است. این نقادانه  
راهی متفاوت است از جریاناتی که به لحاظ  
نظری یا عملی خود را در تعارض با اصل انقلاب  
نظری و جمهوری اسلامی تعریف می کنند، نیز در تمایز  
با جریاناتی است که با عنوان دفاع از انقلاب، راه  
نقدی واقع گرایانه و بدون سویه های پست مدرن  
است، نقادی که می گویند با برجسته کردن  
آرمان ها و کمال مطلوب های انقلاب اسلامی،  
به نقد وضع موجود و تجربه تاریخی جمهوری  
اسلامی بپردازد. کمال مطلوب هایی مانند اسلام  
ناب، اجرای شریعت، معنویت، سعادت دنیوی و  
اخروی، انسان سازی، قانون، اخلاق، عدالت، رفح  
تبعیض، فقرزدایی، استقلال، آزادی، جمهوری  
اسلامی، ظلم ستیزی، استکبارستیزی، حمایت از  
محرمان و مستضعفان و امثال آن که هنوز هم  
می توانند به مثابه مفاهیمی راهنمای عمل باشند،  
البته با تفسیر و تقریری جدید از آنها، تفسیر و  
تقریری که ورای شعارزدگی های مرسوم، راهی به  
عمل و تحقق آنها بگشاید.

بنیادهای نظری خود را شکل نداد. انقلاب اسلامی  
به لحاظ بنیادهای نظری زمانی می توانست  
انقلابی تمام باشد که برای «زیربنای»  
گوناگون - مانند نظام آموزش و پرورش، نظام  
آموزشی دانشگاهی، مناسبات فرهنگی، خانواده  
و حوزه امور زنان - مورد نیاز جامعه ایرانی  
تمهیداتی نظری اندیشیده باشد که البته جز در  
برخی موارد و در یکی دو دهه منتهی به انقلاب،  
چنین تمهیداتی نظری اندیشیده نشده بود. از یک  
منظر، دلیل این عدم تمهید مقدمات نظری را در  
این مفروض اندیشمندان مسلمان بویژه فقیهان  
مسلمان می توان جستجو کرد که به باور آنان،  
اسلام دین جامع است و پاسخ به همه نیازهای  
زمان را در بطن خود دارد و با قوه اجتهادی که  
در آن به رسمیت شناخته شده است، می تواند  
پاسخگوی مسائل و نیازهای زمان باشد. این عدم  
تمهید مقدمات نظری، به نحو ملموس تری در  
شاکله عملی جمهوری اسلامی خود را نشان داد.  
نمود این ناتمام بودن را در شاکله عملی جمهوری  
اسلامی بیشتر می توان مشاهده کرد که در بسیاری  
موارد، نهادها و دستگاه اندیشگی مدرن، با روشنی  
از اندیشه اسلامی - ایرانی مستقر شده است، بدون  
آنکه - در بسیاری موارد - نسبت این نهادها با  
آن دستگاه اندیشه های روشن شده باشد. به نظر  
می رسد جمهوری اسلامی، در عمل، راه مدرن  
شدن در سکوت را در پیش گرفته است؛ به این  
معنا که سوبه مدرن بودن در نهادهای جمهوری  
اسلامی پرنرنگ تر شده است. حال مسأله این  
است: در مواجهه با انقلاب اسلامی، در کدام  
موضع می توان با ایستاد؟ نگارنده بر این باور  
است می توان با الهام از ۲ آموزه «مدرنیته ناتمام»  
هابرماس و مفهوم «نقد درونی» انتقادی ها، به  
مواجهه با انقلاب و جمهوری اسلامی پرداخت.

است. به واسطه فراگیری تجربه مدرنیته - در  
صورت های گوناگون لیبرالی، پادشاهی مشروطه،  
مارکسیستی، سوسیالیستی، ناسیونالیستی،  
دموکراسی و ترکیب های گوناگون آنها - در مقطع  
وقوع انقلاب اسلامی و البته تاکنون، از یک سو و  
به واسطه سستی و فتوری که سده ها در عرصه  
اندیشه های و عملی بر انسان و جامعه ایرانی عارض  
شد، از سوی دیگر، انقلاب اسلامی که دست کم  
از جانب برخی اندیشمندان و رهبران ش به مثابه  
بدیلی برای اندیشه و تمدن مدرن تلقی می شد،  
در عمل، در جاذبه مغناطیس رقیب قرار گرفت.  
جاذبه این مغناطیس به حدی بوده و هست که  
پس از گذشت ۴ دهه از تجربه تاریخی آن، امروز  
در معرض پرسش های «وجودشناسانه» و در  
واقع اصل موجودیت آن در معرض پرسش های  
سهمگین قرار گرفته است. انقلاب اسلامی به مثابه  
نظام معرفتی و جمهوری اسلامی به مثابه یک نظام  
سیاسی، با وجود نقاط تمایز و مفرداتی مانند ولایت  
فقیه به عنوان رأس هرم قدرت و نیز قانون شرع  
یا حقوق اسلامی به عنوان مبنای حقوقی همه  
نهادهای موجود در آن، به واسطه آنکه پدیده های  
تاریخی و اجتماعی بوده اند و پدیده های تاریخی  
و اجتماعی نیز در نسبت با جهان پیرامون خود  
دچار تأثیر و تأثرند، با تأثیرپذیری از روح زمان و  
نیز اقتضات تاریخی و اجتماعی، در عمل «نقلی»  
ناتمام بود و ناتمام ماند. این ناتمام بودن هم در  
بنیادهای نظری و هم تمهیدات عملی متجلی  
شده است. در بنیادهای نظری، برخلاف تاریخ  
مدرنیته که بیش از ۵ و بنا به روایتی بیش از ۷ قرن  
بنیادهای نظری آن تکوین یافت، مورد نقادی و  
اصلاحات قرار گرفت تا سرانجام در قرن های ۱۹ و  
۲۰ قوام و استحکام یافت، انقلاب اسلامی بویژه در  
نسبت با مسائل مبتلا به نظام سیاسی و اجتماعی،

وضعیت کلامی ایده آل در حوزه عمومی می گذرد.  
نقادی ای که این رویکرد بر آن استوار است، نقادی  
است درونی بر مدرنیته یا به تعبیر بهتر، نقادی از  
موضع آرمان های مدرنیته - که صورت منقح آن  
در دوره روشنگری طرح شد - بر تجربه تاریخی  
آن. این تمهید نظری از این جهت انجام شد تا  
صورتی از یک طرح برای مواجهه با انقلاب اسلامی  
صورت بندی شود. انقلاب اسلامی به عنوان پدیده های  
تاریخی، اجتماعی و البته سیاسی، طرحی جدید  
در تاریخ بشر در انداخت. این طرح جدید، با توجه  
به سطره بیش از ۲ سده های مدرنیته در بسیاری  
از نقاط جهان، هم در تاریخ ایران پدیده های جدید  
و منحصر بفرد بود و هم در تاریخ جهان پدیده های  
ناشناخته و غیرمسیوق به سابقه. بنیادهای نظری  
این پدیده جدید، هرچه بود، اولاً نسبتی با تاریخ  
ایران و میراث اندیشه های و تاریخی این کشور  
داشت که در شرایط پس از صفویه از یک سو  
و پس از مشروطه از سوی دیگر ۲ پایه مهم آن  
یعنی تشیع و مشروطه - که حاصل آن تجربه  
جدید انسان ایرانی مسلمان در مواجهه با صورتی  
از نهادهای سیاسی مدرن بوده است - تکوین  
یافت. ثانیاً این پدیده جدید، در طرح کلی، خود  
را در «عرض» طرح کلی مدرنیته طرح کرد و  
نه در «طول» آن؛ اگرچه اقتضات تاریخی و  
اجتماعی، خود را در عمل بر آن تحمیل کرد و  
آن طرح کلی، در واقعیت انضمامی خود چاره های  
جز بهره گیری از دستگاه مفاهیم، نظام اندیشه های  
و نهادهای مدرن نداشت که مهم ترین نمود آن در  
قانون اساسی جمهوری اسلامی متجلی است. این  
تجربه تاریخی، ترکیبی جدید از اندیشه و عمل  
اسلامی - ایرانی با مدرنیته را رقم زد که بنیادا  
به تجربه مشروطه متفاوت بود، اگرچه رگه هایی  
از امتداد مشروطه در انقلاب اسلامی نیز مشهود

یادداشت  
عبدالله بیننده

یورگن هابرماس، فیلسوف آلمانی سپتامبر  
۱۹۸۰ در بحث از «حوزه مواجهه با مدرنیته»،  
صورتی از طرحی را در انداخت که به ایده «طرح  
ناتمام مدرنیته» شهرت یافت. هابرماس در مواجهه  
با مدرنیته، نه موضع فیلسوفان دوران روشنگری  
را اتخاذ کرد و نه موضع فیلسوفان پست مدرن  
را. نه در چارچوب طرح کلان فیلسوفان مخالف  
مدرنیته چون نیچه و هایدگر اندیشید و نه در  
زمره متفکران رمانتیک، نیز الهی دانان کلاسیک  
و سنت گرایان قرار گرفت. موضع او، در امتداد  
متفکران «مکتب انتقادی» و البته در گسست  
از آنها تکوین یافت. موضع هابرماس درباره  
مدرنیته را می توان با مفهوم «نقد درونی» که  
مفهومی در درون مکتب انتقادی است فهم کرد.  
نقد درونی، نقدی است از موضعی همدلانه و بر  
مبنای آرمان ها یا وضع مطلوب ها بر واقعیت ها  
یا وضع موجودها. از این منظر، نقد هابرماس  
بر مدرنیته، نقدی است همدلانه در چارچوب  
کلیت اندیشه مدرن. او البته با طرح «عقلانیت  
ارتباطی» در برابر «عقل ابزاری» و با نقادی هایی  
که بر پوزیتیویست ها و نیز پست مدرن ها داشت،  
راهی تازه در علوم اجتماعی گشود. او با مدد از  
این عقل ارتباطی، به بازخوانی تجربه مدرنیته  
می پردازد و به واسطه نادیده گرفته شدن «حوزه  
عمومی» و مفاهیم به نفع جریان سرمایه داری - به  
واسطه سیطره عقلانیت ابزاری - در نهایت حکم به  
ناتمام بودن طرح مدرنیته می دهد و معنای ضمنی  
ایده او این است که راه تمام - در اینجا تمام نه  
به معنی پایان بلکه به معنی کمال است - شدن  
مدرنیته از محل عقلانیت ارتباطی و مفاهیم در